

چند لغت فوت شده از فرهنگها

حین مطالعه کتاب البلغة که اخیراً " از طرف بنیاد فرهنگ ایران و به تصحیح مرحوم استاد مجتبی مینوی و فیروز حریرچی چاپ شده است چند لغت یافتیم که در لغت‌نامه‌های دسترس خود آنها را پیدا نکردم. اینک آنها را در این گفتار کوتاه به نظر خوانندگان ارجمند می‌رسانم.

افزایه

تدبیح: افزایه (ص ۱۲۳) و در حاشیه افزوده‌اند: "در لسان العرب تدبیح آمده و بؤلف اضافه کرده است که تدبیح را تدبیح هم گفته‌اند و از وصف معجم‌نویسان میتوان گفت که تدبیح بازی مانند جفتک چهارکش است. ولی افزایه در کتب لغت فارسی یافت نشد". در المرجع آمده: "تدبیح: لعبة التجسیبة، و تكون باحناء الظهر و طأطأة الرأس تمکیناً" لاخر من القفز او الوثوب. انج. leap-frog در المورد ذیل leap-frog آمده: (قفزیه) لعبة ینحنی فیها احد الاولاد فیقفز الاخر فوق ظهره "یعنی بازی است که در آن یکی از پسر بچه‌ها خم می‌شود و دیگری از روی پشت او می‌جهد. در زبان عربی چند کلمه دیگر هست که با "تدبیح" مترادف است.

۱- دباح: لعبة النطة، بازی جفتک چهارکش (فرهنگ نوین عربی - فارسی).
۲- نجبية: لعبة الانحناء و الوثب من فوق الظهر (المرجع)، یعنی بازی خم شدن و حستن از روی پشت.

۳- لعبة النطة: جفتک چهارکش (فرهنگ نوین عربی - فارسی).

۴- قفزیه: قبلاً ذکر شد. در السامی فی الاسامی "تدبیح" به معنی "مزیده" آمده است و در برهان قاطع "مزیده" و "مزیده" آمده که لایب آن را از فرهنگ جهانگیری و یا نسخه‌ای از نسخ السامی نقل کرده است. مزیده را صاحب برهان چنین معنی کرده است "نوعی از بازی است که آن را خیز بگیر خوانند" و ذیل "خیز بگیر" آورده: "نوعی از بازی باشد و آن چنان است که جمعی به طریق دایره بر سر پا می‌نشینند و شخصی بر دور همین دایره از دنبال دیگری می‌دود. اگر همان لحظه او را گرفت بر گردن او سوار می‌شود و بر دور دایره می‌گرداند و اگر پاره‌ای دوید و نتوانست بگیرد یا

نزدیک بگرفتن رسید آن شخصی که می‌گریزد یکی را از مردم همان دایره می‌گوید که "برخیز و بگیر" و خود به‌جای او می‌نشیند و آن شخص از دنبال دهنده اول می‌دود و او می‌گریزد و همچنین آن مقدار که خواهند و آن را خیزگیر به حذف بای‌اجد هم می‌گویند. ولی این معنی با آن معنی که در قاموسهای عربی برای "تدبیح" و چهار لغت دیگر آورده‌اند البته کاملاً متفاوت است. نیز در حاشیه فهرست السامی (ص ۳۹۱ ذیل مزیده) آمده: ح به دنبال کلمه افزوده است و هولعب یسمی "خربازان" ولی از وصفی که صاحب برهان از "خربازان" کرده است معلوم می‌شود که آن هم با "تدبیح" و در نتیجه با "افزایه" هم معنی نمی‌باشد. خلاصه اینکه اگر در کلمه "افزایه" تصحیف یا تحریفی رخ نداده باشد ظاهراً لغتی محلی است و مترادف است با "جفتک چهارکش" و در فرهنگهای فارسی نقل نشده است. رک "خربازان"، "خیزگیر"، "مزاد"، "مزیده"، "مزیده" در برهان قاطع.

اوکجه

ارجوحه: اوکجه (ص ۱۲۱). علایلی مؤلف المرجع "ارجوحه" را چنین معنی کرده است: خشبة تضج علی حجر او تل و یجلس علی طرفیها طفلان یتعلیان و یتزلان و حرکتها حركة المیزان و شاعت خطأ بمعنی یشد الی مرتفع و تعلق به خشبة یتیطوح علیها الفلمة و حرکتها حركة الخطار و صوربها الرجاحة، انج swing؛ معنی آن برای تقریب است: چوبی که آن را برسنگی یاتلی می‌خوابانند و بر دو طرف آن دو کودک می‌نشینند و بالا و پایین می‌روند و حرکت آن چون حرکت ترازو است و اشتباهاً به معنی ریسمانی که آن را به جایی بلند بیندند و بر آن چوبی آویزان کنند و پسران روی آن نشینند و در هوا رفت و برگشت کنند و حرکت آن چون حرکت پاندول ساعت است نیز آمده و درست آن "رجاحة" است و انگلیسی آن swing است. بازی اول را "اله کلنگ" و بازی دوم را که علایلی صحیح آن را "رجاحة" می‌داند تاب و بازیچ گویم و ظاهراً "اوکجه" یا "اوکجه" باید مترادف "اله کلنگ" باشد که در کتب لغت ذکر نشده است.

برگوشه

شلف: برگوشه (ص ۸۹). شلف گوشواره بالاین یا آویزه بالای گوش (منتهی الارب). شلف ورگوشی (زوزنی). شلف: القروط و قد یخصم الشلف بما یعلق فی اعلی الاذن والقروط بما تعلق فی اسفلها (المعجم الوسیط). یعنی "شلف" به معنی گوشواره است و گاهی شلف به آنچه بر بالای گوش آویزان

کنند گفته می‌شود و قرطبه آنچه بر نرمه گوش آویزان می‌گردد. "برگوشه" در کتب لغت فارسی نیامده است. واضح است که این کلمه مرکب است از بر به معنی بالا و گوش به معنی اذن و هاء پسوند.

برگینه

برگینه: الذریره. برگینه که در کتب لغت فارسی نیامده مؤلف البلغة مترادف ذریره دانسته (ص ۱۳۷). حال باید دید که ذریره را در کتب لغت عربی به چه معنی آورده‌اند. در لسان العرب آمده: الذریره فئات من قصب الطیب الذی یجاء به من بلد الهندیسه تصب النشاب. یعنی ریزه‌هایی از نی خوش بو که آن را از کشور هندوستان می‌آورند و شبیه نی تیر است. در منتهی الارب آمده. ذریره: بوی خوشی است یا داروی پراکندنی. صاحب المنجد آن را چنین معنی کرده است: نوع من الطیوب. یعنی یک نوع از عطرها. در لغت‌نامه آمده: بوی خوشی یعنی عطری است. دوائی است گیاهی (نزهة القلوب). داروی پراکندنی. بعد از دزی و یاقوت و ابن البیطار مطالبی درباره ذریره نقل شده است.

پهلواور

پهلواور: الضلیع (ص ۳۹). با روشن شدن معنی "ضلیع" معنی "پهلواور" هم واضح می‌شود. الضلیع: الشدید الاضلاع (المنجد)، یعنی کسی که دنده‌های قوی دارد. الضلیع: مرد زورآور و سخت و کلان جثه بزرگ سینه، فراخ پیشانی (منتهی الارب).

تنور شور

تنور شور: المسعر: مسعر که مؤلف البلغة آن را به معنی تنور شور آورده (ص ۱۲۹) در کتب لغت عربی چنین معنی کرده شده است. المسعر: ما تحرك به النار من حدید او خشب (معجم وسط)، یعنی چوب یا آهنی که با آن آتش را برهم بزنند. المسعر: محرک النار و انبر (فرهنگ نوین عربی - فارسی). مؤلف قانون ادب مسعر را به "تنور آشپ" ترجمه کرده است. پس "تنور شور" و "تنور آشپ" دو لغت فارسی است که باید در فرهنگها وارد شود.

دمش

دمش: الخراج والسلفه (ص ۱۵۰). خراج: ریش هزار چشمه (لغت‌نامه). خراج: ما یخرج بالبدن من القروح (معجم وسط). طبیبان هر آماسی را که ریم کند خراج گویند (ذخیره خوارزمشاهی به نقل لغت‌نامه). واضح است که "دمش" مرکب است از "دم" + "یشه" دمیدن و ش اسم مصدر. دمش در ص ۶۱۵ هدایة المتعلمین در حاشیه آمده است.

کراهه

کراهه: قراد (ص ۲۴۹). قراد: کنه (لغت نامه). قراد: دویبه متطفلة ذات ارجل كثيرة، تعيش على الدواب والطيور (معجم وسيط). دویبه تتعلق بالبعير و نحوه و هي - كالعامل للانسان (المنجد) .
یعنی حشره‌ای است که به بدن ستر و مانند او می‌چسبد و او چون شپش است برای انسان .

گرفته گرفته

گوز گرفته گرفته: جوز خنز (ص ۳۱۵). گرفته گرفته در لغت نامه‌های فارسی نیامده است. ولی چون این لغت در برابر "خنز" عربی آمده معنی آن تقریباً "آشکار" است: خنز: بوگرفته و فاسد شده در مورد گوشت و خرما و گردو (لسان العرب)، خنز اللحم خنوزا، بوی گرفت گوشت و متغیر گردید. لحم خنز و خنز لغت است از آن (منتهی الارب). بنابراین گوز گرفته گرفته یعنی گردوی فاسد شده و بوی گرفته. در السامی آمده: جوز خنز: ارغ (ص ۵۲۰).

لات

قله: لات (ص ۱۲۱). مقله و مقلی: چوب لات (ص ۱۲۱).
در السامی آمده: قله: دودله (ص ۲۰۷) و نیز در السامی آمده: قال و مقله:
چوب دودله (ص ۲۰۷). قله: عود صغير غليظ الوسط دقيق الطرفين يرمى على الارض ثم يهزم بالمقلی فير تفع في الهواء قليلا، فيضرب بالمقلی ضربة قوية، فينطلق كالسهم و يجرى الصبيان وراءه (معجم وسيط). مقلی: عود كبير يضرب به الصبي القلة (ايضا).
از آنچه در بلغه و سامی آمده مستفاد می‌شود که "لات" و "دودله" اسم بازی است و از آنچه در المعجم الوسيط آمده مفهوم می‌شود که لات و دودله اسم یکی از دو چوب مورد استعمال در این بازی باید باشد. این بازی را الك و دولك و پل و چفته گویند. در لسان العرب آمده: "والقلة" والمقلی والمقله، علی مفعال، كله: عودان يلعب بهما الصبيان، فالمقلی العود الكبير الذي يضرب به، والقلة الخشبة الصغيرة التي تنصب وهو قدر ذراع" یعنی قله و مقلی و مقله، بر وزن مفعال، دو چوب است که کودکان با آن بازی می‌کنند، مقلی آن چوب بزرگ است که با آن می‌زنند، و قله آن چوب کوچک است که قرار داده می‌شود و آن به اندازه ذراعی است. در شهرضا (قمشه) چوب کوچک یعنی "قله" را "پل" و چوب بزرگ یعنی "مقلی" را "چفته" گویند.